



۱۷۱

محمود مثقالچی : کتابهای فارسی در کتابخانه ملی پاریس
محمدعلی موحد : نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا
بخارا ، شماره ۳۳ و ۳۴ ، آذر- اسفند ۱۳۸۲
بخارا ، شماره ۳۴
<http://www.bukharamagazine.com>

BUKHARA
Review of Arts, Culture and Humanities

مجله فرهنگی و هنری
بخارا

با سروده هایی از

□ ه. ا. سایه
کمند مهر

□ سیمین بهبهانی
نرگسane

□ محمد رضا شفیعی
کدکنی
دیباچه

□ محمد استعلامی
سرانديب من ايران است

□ لطيف ناظمی
مرگ ققنوس

□ محمد قهرمان
ای همدم دیرینه

□ شراره صالحی
مرگ تلخش

□ تقی پورنامداران
شعله طور
...و



کتابهای فارسی کتابخانه ملی پاریس محمود مثقالچی

کتابخانه ملی فرانسه همان کتابخانه پادشاه است که در قرن هفدهم لادی به جمع‌آوری کتاب‌های خطی زبان‌های مختلف دنیا اقدام نمود. اولین نسخه خطی فارسی در سال ۱۶۶۰ وارد کتابخانه پادشاه شد و سپس بتدریج تعداد این نسخه‌های خطی افزایش یافت. در یک آمار منتشر شده در سال ۱۷۴۰، تعداد کتاب‌های خطی فارسی کتابخانه پادشاه ۲۸۸ نسخه قید شد. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه و ملی کردن کتابخانه‌های کلیساها و جمع‌آوری آنها در کتابخانه ملی فرانسه که نام جدید کتابخانه پادشاه بود، تعداد کتاب‌های خطی این کتابخانه افزایش یافت ...>متن کامل مقاله<

- عزت الله فولادوند
- تأثیر نیچه بر اندیشه و ادبیات
- محمد علی موحد
- یادى از فؤاد روحانى
- محمد ابراهيم باستانى پاریزی
- دعای سفر
- ایرج افشار
- تازه ها و پاره های ایرانشناسی
- تورج دریایی
- کتیبه های هخامنشی
- همایون صنعتی
- اسم باستانی خلیج فارس
- رضا سید حسینی
- سه شعر از ماندلشتام
- محبوبه مهاجر
- مطالعه نشانه شناختی هنر
- هرمز همایون پور
- پنج گلوله برای شاه
- خجسته کیهان
- گفتگو با عیدی امین
- عبدالحسین آذرنگ
- فرافرهنگهای جهانی و...
- محمد گلین
- بهار در نوروز لزن
- سید فرید قاسمی
- مطبوعات کتابگزار



در سال ۲۰۰۳ میلادی کتابی بنام «کتاب فارسی»^(۱) در پاریس توسط کتابخانه ملی فرانسه^(۲) انتشار یافت. نویسنده این کتاب آقای فرانسیس ریشارد^(۳) رئیس سابق قسمت کتابهای خطی شرقی کتابخانه ملی فرانسه می‌باشد. قبل از اینکه به موضوع این کتاب بپردازیم بهتر است که با ناشر یعنی کتابخانه ملی فرانسه و همچنین با نویسنده آشنا شویم.

کتابخانه ملی فرانسه همان کتابخانه پادشاه^(۴) است که در قرن هفدهم میلادی به جمع‌آوری کتابهای خطی زبانهای مختلف دنیا اقدام نمود. اولین نسخه خطی فارسی در سال ۱۶۶۰ وارد کتابخانه پادشاه شد و سپس بتدریج تعداد این نسخه‌های خطی افزایش یافت. در یک آمار منتشر شده در سال ۱۷۴۰، تعداد کتابهای خطی فارسی کتابخانه پادشاه ۲۸۸ نسخه قید شد. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه و ملی کردن کتابخانه‌های کلیساها و جمع‌آوری آنها در کتابخانه ملی فرانسه که نام جدید کتابخانه پادشاه بود، تعداد کتابهای خطی این کتابخانه افزایش یافت. اهداء کتابهای خطی فارسی به کتابخانه ملی فرانسه توسط مستشرقان، سیاستمداران و باستان‌شناسان فرانسوی که مدتی از عمر خود را در ایران گذرانده بودند همچنان ادامه یافت بطوریکه در حال حاضر تعداد کتابهای خطی فارسی موجود در کتابخانه ملی فرانسه ۲۱۸۶ جلد است. در مقایسه با کتابهای خطی زبانهای دیگر شرقی مانند عربی و یا ترکی، کتابهای خطی فارسی دارای ویژگی خاصی می‌باشند. حداقل یک چهارم کتابهای خطی فارسی (بیش از ۶۲۰ نسخه) دارای صفحات تزیین و تذهیب شده بوده و ۲۰۳ نسخه از آنها دارای صفحات نقاشی شده می‌باشند.

و اما نویسنده کتاب فرانسیس ریشارد در سال ۱۹۴۸ میلادی در شهر پاریس بدنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده زبانهای شرقی پاریس رفت و در سال ۱۹۷۰ در رشته زبانهای فارسی و ادبیات لاتین و یونانی فارغ‌التحصیل شد. او سپس جهت ادامه تحصیل به دانشگاه تهران رفت و سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ را در آن دانشگاه نزد استادانی چون بروجردی، محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار به آموزش زبان، تاریخ و نسخه‌های خطی زبان فارسی پرداخت. فرانسیس ریشارد پس از بازگشت از تهران به تحصیلات خود در رشته تاریخ و زبان‌شناسی در دانشگاه سوربن^(۵) پاریس به مدت دو سال ادامه داد. ایشان سپس به استخدام کتابخانه ملی فرانسه در آمد و آخرین سمت او رئیس قسمت کتابهای خطی شرقی (فارسی، عربی و ترکی) کتابخانه ملی فرانسه بود. ایشان در تابستان سال ۲۰۰۳ طی حکمی از ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه مسئول هنر اسلامی موزه لوور^(۶) گردید. فرانسیس ریشارد در مدت ۲۰ سال همکاری با کتابخانه ملی فرانسه کتابهای متعددی نوشته که از جمله کتابهای زیر در مورد ایران و زبان فارسی می‌باشد.



- ۱ - فهرست کتاب‌های خطی زبان فارسی موجود در کتابخانه ملی فرانسه در سال ۱۹۸۹^(۷)
 - ۲ - انتشار و معرفی یک نسخه خطی هنری (با صفحات نقاشی شده) از کتاب خمسه نظامی متعلق به قرن شانزدهم نگهداری شده در کتابخانه ملی فرانسه در سال ۱۹۹۵^(۸)
 - ۳ - شاهکارهای فارسی - نسخه‌های خطی از قرن ۱۲ الی قرن ۱۷^(۹) که بمناسبت نمایشگاهی به همین نام که در سال ۱۹۷۷ در کتابخانه ملی فرانسه برگزار شده بود انتشار یافت.
 - ۴ - کتاب فارسی، که در سال ۲۰۰۳ انتشار یافت که موضوع این مقاله است.
- «کتاب فارسی» از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اول فرانسیس ریشارد پس از تاریخ کتابخانه ملی فرانسه به چگونگی جمع‌آوری نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی در این کتابخانه می‌پردازد. این کتاب‌ها نه فقط از ایران بلکه تعدادی نیز از کتابخانه پادشاهان باری هندوستان (قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی) که زبان فارسی زبان رسمی آنها بود به اروپا آورده شدند. نویسنده پس از برشمردن تعداد کل کتاب‌های خطی فارسی کتابخانه ملی فرانسه بر ۶۲۰ نسخه خطی هنری، کیفی با صفحات تذهیب شده و نقاشی‌های مینیاتور می‌پردازد و سعی می‌کند که چگونگی انتقال این نسخه‌های خطی را از ایران و هندوستان به کتابخانه ملی در پاریس توضیح دهد. بیشتر این کتاب‌ها در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ توسط سیاستمداران، مستشرقان و یا باستان‌شناسان فرانسوی و همچنین تعدادی نیز پس از خرید از کلکسیونرهای کتاب‌های خطی و یا در بازار فروش کتاب‌های خطی در استانبول، پاریس و یا لندن به مالکیت کتابخانه ملی فرانسه در آمد. در میان نام‌های مختلف که این کتاب‌های خطی را به کتابخانه ملی فرانسه ایراد کرده و یا فروختند، به نام علامه محمد قزوینی بر می‌خوریم. محمد قزوینی که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴ در پاریس زندگی می‌کرد، دوران جنگ جهانی اول را در آلمان گذراند و سپس در سال ۱۹۱۹ به پاریس بازگشت و مقیم آنجا شد. او از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸ در مدرسه زبان‌های شرقی پاریس زبان فارسی تدریس می‌کرد و سپس به ایران بازگشت. محمد قزوینی بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ تعداد ۵۰ نسخه کتاب خطی فارسی را به کتابخانه ملی فرانسه فروخت. و بالاخره آخرین نسخه خطی فارسی خریداری شده توسط کتابخانه ملی فرانسه (در سال ۲۰۰۳) یک شاهنامه قرن ۱۶ می‌باشد که در هندوستان نوشته شده و تحت شماره ۲۱۳ نگهداری می‌شود.

بخش دوم «کتاب فارسی» به سنت و فرهنگ نسخه‌برداری از کتاب‌های فارسی در ایران و هندوستان می‌پردازد. فرانسیس ریشارد موضوع کتاب‌های فارسی را به سه گروه مذهبی فلسفی، علمی، پزشکی و ادبیات و تاریخ تقسیم می‌کند. تقسیم‌بندی دیگر او براساس دو گروه نظم و نثر می‌باشد. کتاب‌های مذهبی فلسفی بیشتر در مدارس مذهبی نسخه‌برداری شده‌اند، بنابراین کمتر به جنبه هنری آن پرداخته شده است. در حالیکه کتاب‌های ادبی تاریخی بیشتر در دربار پادشاهان و بزرگان نسخه‌برداری شده‌اند و دارای جنبه‌های هنری می‌باشند. معمولاً پادشاهان در کتابخانه‌های شخصی خود، خوشنویسان، نقاشان و متخصصین صحافی را جمع کرده و از آنها می‌خواستند که با کمک یکدیگر یک کار هنری را که همانا نسخه‌برداری از یک دیوان شعر، شاهنامه و یا یک اثر تاریخی بود انجام دهند. انتخاب سوزنه‌های نقاشی در این نسخه‌های خطی معمولاً توسط پادشاه انجام می‌گرفت. اما معمولاً در این کار جمعی خوشنویسان مرتکب اشتباهاتی در نسخه‌برداری می‌شدند که باعث بروز بعضی از تفاوت‌ها در نسخه‌های خطی از یک اثر می‌باشد.

در بخش سوم «کتاب فارسی» فرانسیس ریشارد به یک مورد موفق از نسخه‌برداری آثار ادبی یک شاعر فارسی زبان اشاره می‌کند. او برای مثال به جامی شاعر قرن ۱۵ می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه کتاب‌های این شاعر فارسی زبان نسخه‌برداری شده و از هرات تا قسمت‌های غربی ایران،



آسیای صغیر، خاورمیانه و شمال افریقا بخش شد. جامی در سال ۱۴۱۴ در روستای جام، استان خراسان بدینا آمد و در سال ۱۴۹۲ در شهر هرات درگذشت.

زندگی این شاعر با دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا از پادشاهان تیموری هرات هم زمان بوده است. از آنجا که دربار سلطان حسین بایقرا پشتیبان شعرا و هنرمندان بود (فرانسیس ریشارد میزان پشتیبانی و علاقه دربار سلطان حسین بایقرا را به ادب، هنر و فرهنگ با دربار خانواده مدیرچی^(۱۰) شمال ایتالیا در قرن شانزدهم مقایسه می‌کند) جامی توانست با پشتیبانی آنها چندین کتاب شعر به رشته تحریر درآورد که معروف‌ترین آنها «هفت اورنگ» بود که براساس کتاب معروف نظامی گنجوی بنام خمسه، از هفت موضوع تشکیل شده است. داستان‌های هفت اورنگ جامی به همراه دیگر کتاب‌های او در قرن‌های بعدی توسط کاتبین در دربار بزرگان و



سلاطین در سرزمین‌های هندوستان، ایران و حتی امپراطوری عثمانی نسخه برداری شده و در سرتا سر سرزمین‌های اسلامی پخش شده است.

با بررسی نسخه‌های خطی آثار مختلف جامی که در قرن ۱۶ در استانبول نوشته شده‌اند، فرانسیس ریشارد به این موضوع اشاره می‌کند که چگونه سلاطین عثمانی با انتقال نقاشان معروف ایران از هرات و تبریز به استانبول هنر ایرانی کتاب‌نویسی را در دربار خود متداول کردند و نسخه‌های جدیدی از کتاب‌های فارسی بوجود آوردند. فرانسیس ریشارد سپس چنین نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی در قرن شانزدهم در دربار سلاطین عثمانی متداول بوده است.

و بالاخره نویسنده در آخرین بخش «کتاب فارسی» به هنر تذهیب و سرلوحه‌نویسی در نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی می‌پردازد. او ابتدا به این موضوع اشاره می‌کند در حالیکه استفاده از سرلوحه در بالای صفحه اول و احتمالاً صفحات میانی نسخه‌های خطی قبلاً در نسخه‌های خطی یونانی، قبطی^(۱۱) و ایتالیایی دیده شده‌اند اما سرلوحه‌نویسی و هنر تذهیب در کتاب‌های فارسی مستقل از کارهای قبلی ذکر شده در بالا بوده و يك سبك و هنر صد در صد ایرانی است. قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی که با تذهیب و سرلوحه نوشته شده‌اند قرآن‌هایی بودند که در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی در ایران دوران سلجوقیان نوشته شدند. کتاب شرف النبی راوندی که يك نسخه خطی از آن به تاریخ ۱۲۸۱ میلادی در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود دارای سرلوحه و تذهیب می‌باشد. همچنین يك نسخه از کتاب کیمیای سعادت غزالی کتابخانه ملی فرانسه با تاریخ ۱۳۰۸ میلادی نیز دارای سرلوحه و تذهیب می‌باشد. نویسنده براین باور است که استفاده همگانی از تذهیب در نسخه‌های خطی زبان



فارسی در دوران کوتاه سلطنت مظفریان فارس (۱۳۶۰ - ۱۴۰۰) عمومیت پیدا کرد و در سر تا سر ایران متداول گردید. بنابراین بیشتر نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی که از قرن پانزدهم به بعد نوشته شد دارای هنرتذهیب و استفاده از سبک سرلوحه‌نویسی می‌باشند.

بطور کلی می‌توان گفت که فرانسیس ریشارد اطلاعات و تجربیات سی ساله خود را در مطالعه و بررسی کتاب‌های خطی فارسی، در این کتاب کوتاه اما پرمحتوی جمع‌آوری نموده است. امیدوارم که یکی از مترجمین شایسته ایرانی این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد تا مورد استفاده همه فارسی زبانان قرار گیرد.

(۱) Paris ,BNF .Le Livre Persan ۲۰۰۲

(۲) Bibliotheque National De France (BNF)

(۳) Richard Fra nci

(۴) Biblotheque de Roi

(۵) Sorbonne

(۶) Musee Du Louvre

(۷) /Paris /BNF ,Catalogue Des Manuscir Persan ۱۹۸۹

(۸) ,Arcueil ,Edition Anthese ,Les Cinq Poemes De Nezami ۱۹۹۵

(۹) ,Paris ,Bnf ,Splendeur Persanes ۱۹۹۷

(۱۰) Medici

(۱۱) Copt



نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا

محمدعلی موحد

میان خون و ترسم که چون آید خیال او
ز بی‌خوبیشی خیالش را به خونِ دل بیالایم
رهاکن تا چو خورشیدی قبابی سازم از آتش
در آن آتش چو خورشیدی جهانی را بیارایم
اگر يك دم بیاسایم روانِ من نیاساید
من آن لحظه بیاسایم که يك لحظه نیاسایم

"آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر" عنوانی است که ترتیب‌دهندگان این همایش برای بحث و گفتگو به مناسبت سالروز وفات مولانا برگزیده‌اند و من از میان چند موضوع محوری که در ذیل این عنوان مطرح گردیده سخنی کوتاه خواهم داشت در پیرامون نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا.

بشر از روزی که چشم به جهان گشوده دو نوع شناخت برای او مطرح بوده است: یکی شناخت خود و دیگر شناخت جهان خارج از خود. در هر دو رشته از شناخت پیشرفت‌های عظیمی نصیب انسان گردیده ولی در هیچ يك از آنها قطعیت و تمامیت و کمال حاصل نشده است. کوشش برای بسط دایره شناخت و ورود در زوایای لایه‌ها و اسرار اعماق هستی در هر دو ساحت همچنان ادامه دارد و هرچه بر میزان دقت و وقوف انسان در میدان معرفت و آگاهی می‌افزاید توجه او به نادانسته‌ها و عطش او به نیافتن‌ها فزونی می‌گیرد و این‌ندای ازلی پیوسته در گوش جان آدمی تکرار می‌شود که و ما اوتیتیم من العِلْمُ إِلَّا قَلِيلًا. پیشرفت در زمینه شناخت جهان خارج، انسان را موفق کرد که بسیاری از نیروهای قهار و وحشی طبیعت را رام و منقاد خود گرداند و به برکت همین شناخت است که انسان سیادت خود را بر بر و بحر عالم گسترده و در صدد دست‌اندازی به فضا و ماوراء آن برآمده است. این راه علم است و تکنیک و دست‌افزار آن مشاهده‌است و تجربه و آزمون.

اما شناخت آدمی از خود؛ يك کشف کلیدی در این زمینه توجه به دوگانگی یا ثنویت ساحت وجود انسانی است. از فلاسفه یونان تا متکلمین یهودی و مسیحی و حکمای شرق و غرب از دو جنبه ضد و نقیض وجود آدمی سخن گفته‌اند.



آدمیزاد پارادوکسی است که ناچیزی و حقارت را با شکوه و حشمت و بزرگواری یکجا دارد. از يك سو سراپا عجز است و ضعف وزبونی و نیاز و از سوی دیگر قدرت و صلابت و متانت و استغنا.

همچو گاوی نیمه چپش سیاه

نیمه دیگر سپید همچو ماه

موج لشکرهای احوالم ببین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین

چون که هر دم راه خود را می‌زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم؟

نگرش عرفانی سعی در برجسته‌تر کردن این جنبه‌های متناقض وجود انسان دارد.

خوب؛ این مقدمه را داشته باشید تا برویم بر سر سخن خود و ببینیم که مولانا از چه راه و چگونگی می‌تواند با انسان امروزی ارتباط برقرار بکند و اقبال عظیمی که مردم دنیا در این سالیان اخیر به مولانا کرده‌اند سیرش چیست؟ مولانا چه دارد که بر دل مردم امروز دنیا می‌نشیند یا مردم امروز دنیا چه می‌خواهند و چه می‌جویند که پژواک آن را در کلام مولانا می‌یابند. البته نمی‌توان گفت که این مردم همه آثار مولانا را خوانده‌اند و یا درست خوانده‌اند و درست فهمیده‌اند اما این قدر هست که يك احساس مبهم همدلی با او دارند. روح زمان به گونه‌ای مبهم به سوی مولانا جذب می‌شود. ما در زندگی فردی این تجربه را داریم که گاهی از کسی خوش‌مان می‌آید و به سوی او کشانده می‌شویم آنگاه می‌نشینیم و فکر می‌کنیم که این چه احساس نزدیکی و قرابتی است که با او داریم. در زندگی جمعی انسان‌ها نیز چنین است. اقبال مردم نشان نوعی احساس همدلی با مولانا است. آن همدلی از چیست و چراست؟



مقصود از "نیازهای وجودی" چیزهایی است که انسان امروزی برای کمال و تمامیت خود آن‌ها را طلب می‌کند. بدون دستیابی به آن‌ها خود را ناقص و ناتمام می‌بیند. اگر به آن‌ها نرسد چنان است که گویی يك پارچه از وجودش را از او ربوده‌اند. برآورده شدن آن نیازها عطشی است که در درون انسان‌ها می‌جوشد و آن‌ها را به تکاپو وامی‌دارد. آن نیازها به تعبیری دیگر آرمان‌های بشر امروزی هستند که بشر امروزی برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کند و حتی حاضر است در راه آن‌ها قربانی بدهد.



شاید پُر بیراه نباشد اگر بگوییم اعلامیه جهانی حقوق بشر نسخه بالنسبه جامعهی ازسرفصل‌های مهم نیازهای وجودی بشر امروزی است و نیز شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که مباحث گسترده حقوق بشر کلاً از سه اصل اصیل که می‌توان آن‌ها را ام‌الاصول خواند متفرع‌گردیده است و آن سه اصل عبارت است از تأکید بر ارزش و حرمت و کرامت انسان‌ها، تأکید برواقعیت تکثر و پلولاریسم در برداشت‌ها و رویکردها و آیین‌ها و شعایر و رسوم و آداب، و تأکید بر مساهله و عدم تعصب در برخورد با عقاید و آراء متخالف که حافظ از آن به "مروت و مدارا" تعبیر کرده است.

حالا شروع می‌کنیم از اصل اول که در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر این گونه بیان شده است: "اینای بشر همه آزاد به دنیا می‌آیند و در کرامت و حقوق با هم برابرند. همه از موهبت خردو وجدان برخوردارند و باید با هم برادروار رفتار کنند." من در فصل آخر کتاب خود: دره‌وای حق و عدالت کوشیده‌ام تا ریشه‌های دینی حقوق بشر را روشن گردانم و در آنجا گفته‌ام این واژه کرامت که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، سابقه قرآنی دارد آنجا که می‌فرماید "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" آدمیزاد را کرامت دادیم. خلعت کرامت بر قامت او پوشانیدیم. شمس تبریزی که خضرراه مولانا و مرشد محبوب اوست می‌گوید این کرامت وجه امتیاز آدمیزاد بر همه موجودات است چون خدا هیچ جا نفرمود مثلاً "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا السَّمَوَاتِ" یا "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْعَرْشَ" فرمود "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" کرامت از بین همه آفریدگان خاص آدمیزاد است. همین تعبیر را در مثنوی مولاناداریم:

تاج کرمناست بر فرق سرت
طوق اعطیناک آویز برت
هیچ کرمنا شنید این آسمان
که شنید این آدمی پُر غمان
بر زمین و چرخ عرضه کرد کس
خوبی و عقل و عبارات و هوس؟

کانت همین برداشت رابه زبانی دیگر بیان می‌کند. می‌دانیم که فلسفه حقوق بشر از تعالیم این حکیم بزرگ تأثیر گرفته است. او می‌گوید "انسان قابلیت‌گزینش و تصمیم‌گیری عقلانی را دارد و دیگر جانوران چنان نیستند. و از همین رو انسان مستحق فضیلت و شرف و کرامت است که او راز دیگر موجودات ممتاز می‌گرداند. امتیاز انسان به انسانیت اوست." تأکید بر والایی و شرف انسان چیزی است که ادیان الهی را با آرمان‌های حقوق بشر پیوند می‌دهد.

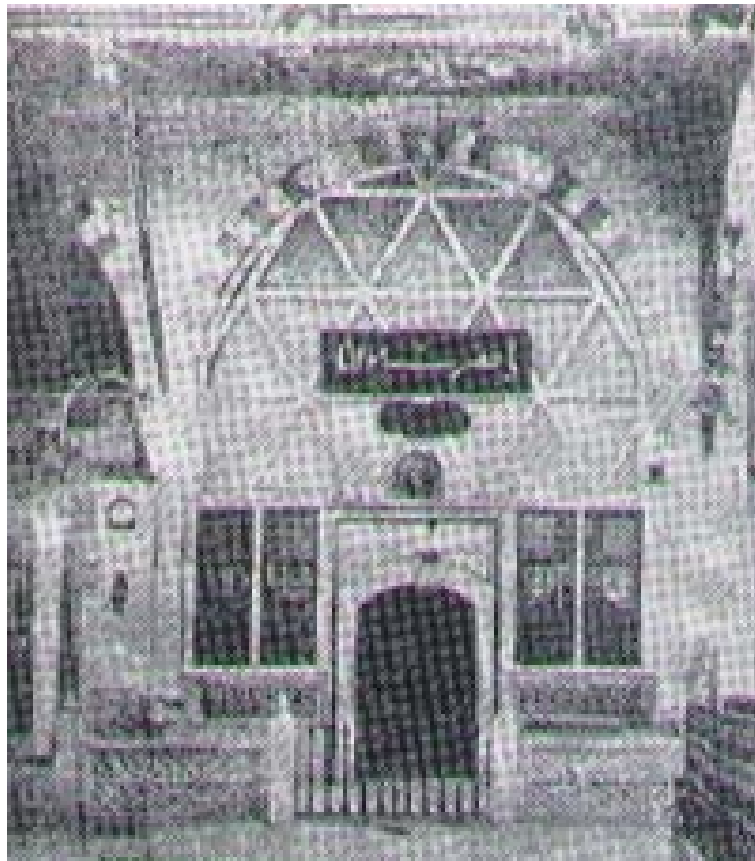
توجه به این شرف و والایی مستلزم توجه به ارزش بی‌همتای گوهر انسانی است. مستلزم احترام به توانایی‌ها و قابلیت‌های بی‌کران انسان‌هاست. هر يك از ما به تعبیر مولانا آفتابی زیردامن دارد.

بحر علمی در نمی پنهان شده
در سه گز تن عالمی پنهان شده
اینست دریای نهان در زیر گاه
پا بر این گه هین منه در اشتباه
پس این دریای نهان قابلیت و استعداد چرا از خود غفلت ورزد؟ چرا خود را ارزان بفروشد؟
خویشتن را آدمی ارزان فروخت!
خویشتن نشناخت مسکین آدمی!



شمس تبریزی می‌گوید این که در نماز می‌گویی "الله اکبر"، این "الله اکبر" باید دو معنی را در ذهن تو القا بکند. باید توجه تو را به دو اندیشه معطوف گرداند. اندیشه اول آن که خدایی که تو او را می‌پرستی بزرگ‌تر مطلق است یعنی بزرگ‌تر است از هرچه در ذهن تو می‌آید. بزرگی بزرگان در برابر او رنگ می‌بازد. اگر عالم و فیلسوف است و اگر امام و پیغمبر است، او از آنها بزرگ‌تر است. بگذارید عین عبارتهای شمس را بخوانم: "الله اکبر نماز یعنی بردار فکرت را، نظرت را بلندتر دار از آنچه در وهم تو می‌گنجد و در تصور تو می‌آید اگر چه تصور نبی‌مرسل و اولوالعزم است. پیش‌تر آن تا بزرگی بینی. بجوی تا بیابی."

اندیشه دوم که الله اکبر باید در ذهن تو بیدار سازد این است که دامن از پلیدی‌ها فراچینی و همت بلند داری. می‌ادا خود را فروهلی و اجازه دهی که در منجلااب ابتذال فرو غلطی. تومی‌خواهی به خدا برسی و بزرگی خدا را یاد می‌کنی. باید بکوشی و خود را مانندای خدا سازی و به صفات حق متصف گردی. چون خدا بزرگ است باید بکوشی که تو هم بزرگ باشی، اگر خدا



یکتاست بکوش که تو نیز یکتا گردی.

بگذارید اینجا هم متن عبارتهای شمس را برای‌تان بخوانم. دقت کنید:

"گفت خدا یکی است

گفتم اکنون تو را چه

چون تو در عالم تفرقه‌ای

صد هزاران ذره، هر ذره در عالمی پراکنده



پژمرده، فرو فسرده
چه سزا باشد گفتن که خدا هست؟
تو هستی حاصل کن!
او خود هست. وجود قدیم او هست
تو را چه؟ چون تو نیستی.
او یکی است تو کیستی؟ تو شش هزار بیشی
تو یکتا شو وگرنه از یکی او تو را چه؟"

بینید این اوج عزت و کرامت انسانی است. اشاره به موهبت‌های بی‌نهایت اوست. شمس‌هر
مسلمانی را که به معراج پیغمبر اعتقاد دارد به متابعت او فرامی‌خواند: "متابعت محمد آن است که او
به معراج رفت تو هم بروی در پی او" و مولانا این فراخوان را پی می‌گیرد:

ملولان همه رفتند در خانه ببندید
بر این عقل ملولانه همه جمع بخندید
به معراج برآید چو از آل رسولید
رخ ماه بیوسید چو بر بام بلندید

اما پیام تکرر؛ من فکر نمی‌کنم در هیچ کجا این پیام را با عمق و گستره‌ای که در مولانا داریم بتوان
یافت. در این عالم تکرر مردم مانند مرغان به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند. راه و روش و شیوه‌های
آنان نیز گوناگون است. می‌دانید که سلیمان پیغمبر زبان مرغان می‌دانست. در قرآن آمده است: "وَ
عَلَّمْنَاهُ مَنطِقَ الطَّيْرِ". عارف بزرگ فریدالدین عطار این ترکیب منطق الطیر را عنوان یکی از مثنوی‌های خود
قرار داده است که شاید بشود گفت شاهکار اوست. داستان عطار چنین است که دسته‌ای سی تایی
از پرندگان تصمیم گرفتند که بروند به کوه قاف و سیمرغ را که بر قله قاف آشیان دارد پیدا کنند. رفتند و
سراپای کوه را گشتند و نشانی از سیمرغ نیافتند. داشتند نومید می‌شدند که به تعبیر عطار حاجب
بارگاه عزت پرده را بالا زد و آفتاب قرب بر آن سی‌مرغ تافت و آن‌ها چون نیک نظر کردند سیمرغ را در خود
و خود را در سیمرغ یافتند.

این همه وادی که از پس کرده‌اید
خویش را ببینید و خود را دیده‌اید
ما به سیمرغی بسی اولی‌تریم
زان که سی مرغ حقیقی گوهریم

همین اندیشه را عطار در کتاب دیگر خود مصیبت‌نامه نیز پی گرفته است. در آنجا سالک راه حقیقت به
دنبال حقیقت می‌گردد و به هر دری می‌زند از جبرئیل و میکائیل و ملائکه علیین و انبیای مرسلین چون
نوح و ابراهیم و عیسی و موسی چاره‌جویی می‌کند. از عرش و کرسی هم می‌گذرد تا می‌رسد به
منزل "جان" که چهلمین منزل است و در آنجاست که به گوش دل از زبان "جان" می‌شنود:

صد جهان گشتی تو در سودای من
تا رسیدی بر لب دریای من



آنچه تو گم کرده‌ای، گر کرده‌ای
هست نزد تو، تو خود را پرده‌ای

باری منطق‌الطیر معجزه سلیمان بود. از شاعران چیره‌دست ایران خاقانی در چند جا که به سخن خود می‌بالد آن را منطق‌الطیر می‌خواند یعنی که شعر من در حد اعجاز است. کسی سخن مرا درمی‌یابد که از فهم و معرفت برتری برخوردار باشد. مولانا در جواب خاقانی می‌گوید:

منطق‌الطیر آن خاقانی صداست
منطق‌الطیر سلیمانی کجاست
منطق‌الطیر سلیمانی بیا
بانگ هر مرغی که آید می‌سرا
چون به مرغان فرستادست حق
لحن هر مرغی بدادستت سبق
مرغ جبری را زبان جبر گو
مرغ پراشکسته را از صبر گو
مرغ صابر را تو خوش‌دار و معاف
مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف
مر کبوتر را حذر فرما ز باز
باز را از حلم گوی و احتراز
کبک جنگی را بیاموزان تو صلح
مر خروسان را نما اشراف صبح
همچنین می‌رو ز هدهد تا عقاب
ره نما والله اعلم بالصواب

یعنی هر مرغی زبان خود را دارد. زبان مرغان متکثر است. به يك زبان حرف نمی‌زنند. با آنها به يك زبان نمی‌توان سخن گفت و چنان نیست که خاقانی پنداشته است. هرکسی برای کاری ساخته شده است استعداد و نیز قدرت تحمل آدمها متفاوت است. پلولاریسم اما خود لغزشگاه مهیبی است که به آسانی می‌تواند سر از باتلاق اباحیگری درآورد یا به سرگردانی دربیدای سوفسطائیکری منتهی شود. پلولاریسم ممکن است به نابوری مطلق گرفتار آید یادستخوش خوش‌باوری ابلهانه گردد.

گر بگوید جمله باطل او شقی‌ست
ور بگوید جمله حق از ابله‌ی‌ست

آن یکی می‌گوید جنگ هفتاد و دو ملت است و همه دروغ است و این یکی می‌گوید هفتاد و دو ملت همه راست است و هیچ معیاری نیست تا یکی را بر دیگری ترجیح توان داد.

آن کسی که به کرامت و حرمت انسان‌ها باور دارد و نیز تکرر و تعدد برداشت‌ها و دیدگاه‌های انسان‌ها را می‌پذیرد و تفاوت آشکار در زبان و روش و منش آدمیان را واقعیتی غیرقابل انکار می‌شناسد لاجرم با مولانا هم‌اواز می‌گردد که:



سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون‌آشامی است

او برای پیشبرد عقاید خود راه جبر و خشونت و زور و فشار را نمی‌پسندد و در برخورد با عقاید دیگران مهربانی و فراخ حوصلگی و رفق و مدارا نشان می‌دهد و همزبان با مولانامی‌گوید:

اگر مر تو را صلح آهنگ نیست

مرا با تو ای جان سر جنگ نیست

تو در جنگ آپی، روم من به صلح

خدای جهان را جهان تنگ نیست

جهانی است جنگ و جهانی است صلح

جهان معانی به فرسنگ نیست

هم آب و هم آتش برادر بدند

بین اصل هر دو بجز سنگ نیست

که بی‌این دو عالم ندارد نظام

اگر روم خوب است بی‌زنگ نیست

شما در این معنی البته دو قصه بسیار دلاویز و بسیار مشهور مولانا را به خاطر دارید. مقصودم اول، داستان آن چند نفری است که در شبی تاریک بردندشان به فیل‌خانه و پرسیدند: فکر می‌کنید این موجود که داخل این اطاق است چیست؟ آن‌ها که چشم‌شان چیزی نمی‌دید

لاجرم می‌خواستند از راه لمس مشکل را حل کنند.

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت همچون ناودان است این نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

آن بر او چون بادبیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بُدست

از نظرگه گفت‌شان شد مختلف

آن یکی دالش لقب داد این الف

در کف هر یک اگر شمعی بدی

اختلاف از گفت‌شان بیرون شدی

قصه دوم که اشاره کردم همان داستان موسی و شبان است. شبانی که به زبان خودبا خدا راز و نیاز می‌کرد:



ای فدای تو همه بزهای من
ای به یادت هی‌هی و هی‌های من
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم زخم شانه سرت
موسی برآشفقت که ای نادان با خدا این‌گونه سخن می‌گویند؟ و تکفیرش کرد:
گفت موسی های خیره سر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
وحی آمدسوی موسی از خدا
بنده ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی
یا خود از بهر بریدن آمدی
هر کسی را سیرتی بنهادهم
هرکسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شهد و در حق تو سم
ما بری از پاک و ناپاکی همه
از گرانجانی و چالاکی همه
ما زیان را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
موسیا آداب‌دانان دیگرند
سوخته جان و روانان دیگرند
ملت عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست

این‌ها که عرض کردم نمونه‌ای از مسائلی است که برای انسان امروزی مطرح هست و می‌بینیم که برای مولانا هم مطرح بوده است. انسان امروزی وقتی این شهرهای درندشت بی‌در و پیکر و پر از دحام و پرغوغا و پرتنش و پرگند و دود و دم و آلودگی‌ها و بیماری‌ها را می‌بیند بی‌اختیار می‌خواهد چون مولانا فریاد برآورد که:

اندرین شهر قحط خورشید است
سایه شهریار بایستی
شهر سرگین پرست پُر گشته‌ست
مشکِ نافه تار بایستی



وقتی گروهها گروه آدمیان را می بیند که در چرخه پرتب و تاب شتابان و بی امان زندگی در کمین یکدیگر ایستاده اند و روز و شب برای همدیگر پاپوش می دوزند، پوستین هم می بزنند و پوست هم می درند، دلش می گیرد و فغان می کند:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست

مقصودم آن نیست که شما به جای اعلامیه حقوق بشر بروید و مثنوی بخوانید و یا برعکس؛ اصلاً این بحث از مقوله امر و نهی و این بکن و آن مکن، افعَل لا تفعل، خارج است. نسخه پیچی نیست. تحلیل و تعلیل است. می خواهد دریابد که چگونه و چرا مولانا برای ما در این روزگارکشش و جاذبه دارد؟ چرا و از کجا مردم زمان ما با مولانا همدردی و همدلی احساس می کنند؟ این مغناطیس القلوب کیست که دلها را می رباید؟ این مرد که در گوشه ای از جهان هفتصدوپنجاه سال پیش می زیست در کلام و پیام او چه جوششی و درخششی، چه سری هست که جان عارف و عامی را می شوراند.

یادآوری این نکته ها کمترین فایده اش آن است که اگر کسی اعلامیه حقوق بشر را می خواند به سوابق ۲۵۰۰ ساله آن بیندیشد و به ریشه های دینی و عرفانی آن توجه کند و بداند که این آرمان های ارجمند که امروز در قالب الفاظ و عبارتهای تازه عرضه می شود همان گم گشته های کهن قرون و اعصار است و آن که مثنوی را می خواند با دیدی تازه در آن بنگرد. هرکس که با دیدی تازه و از سر تأمل در مولانا نگاه کند نکته های فراوان در او کشف می کند. مولانا در ساحت آفرینش فکری و هنری از سرآمدان و برجستگان عالم است و خصیصه اصلی شاهکارهای تفکرو هنر آن است که سر از چنبره زمان و مکان برمی کشند و در هر دور و زمان می توانند با مردم آن دور و زمان هم زبان گردند. قابل بازخوانی و بازشناسی هستند. مولانا را که شهسوار عرصه خلاقیت است باید از نو خواند و از نو شناخت.^(۱)